

کردند؟ خیر؛ شهرها نیمه دوم قرن یازدهم ظهور کردند اما نخستین جلوه‌هایشان سه قرن بعد در نیمه قرن چهاردهم پدیدار شد و تغییرات اساسی که بتوانید در افق عینی ببینید، در قرن هفدهم رخ داد. در عالم غرب باستان هم همین است. قرار نیست ما هم سیصد سال صبر کنیم ولی اینجا هم ضرورتاً تا حدودی گذر زمان (البته نه در مقیاس قرن و سده) لازم است و از اساس دگرگونی‌های اجتماعی جز از این طریق ممکن نیست.

## سفرهای استانی و بازتولید «مرکز-پیرامون»؟

از جمله نقدهای دیگری که ممکن است به این دیدگاه وارد کنند این است که بر اساس منطق «مرکز-پیرامون» به ایده بازیابی مردم به منزله همه مردم اشکال کنند. ایده همدلی و هم‌عالمی مردم بر پایه تعلق محبت‌آمیز که همان «مدینه ولایی» است و بر پایه نظام «امت-امامت» عینیت می‌یابد؛ یعنی بگویند ما در صورت بندی خود تأکید داشتیم که مردم باید به مثابه یک کلیت دیده شوند و نباید مردم را همانند نگاه‌های راست‌گرا یا چپ‌زده بر اساس معیارهای اقتصادی به اجزایی تقسیم نمود و از بین این گروه‌ها و دهک‌ها یاریگیری کرد. بیان شد که در این رویکرد سیاسی، فهم مردم به منزله همه مردم بر پایه همدلی و هم‌عالمی مبتنی بر نظام «امت-امامت» یا مدینه ولایی ضروری است و مردم به عنوان یک کل، امکانی است که باید به فعلیت برسد. اما سؤال اساسی این است که سفرهای استانی به چه نحو باید صورت بندی نظری شود که این امکان را درون خودش نگه دارد و از دست ندهد؟ چون که در یک نقد و تفسیر ابتدایی به نظر می‌رسد از قضا منطق سفرهای استانی نافی تفسیر کل‌نگرانه از مردم است؛ زیرا سفرهای استانی از منطقی به نام منطق «تهران-شهرستان» یا «مرکز-پیرامون» تغذیه می‌شود. درست است به یک معنا به تفسیر «مردم یعنی همه مردم» پهلو می‌زند؛ چرا که می‌خواهد فقط به مرکز گوش نپردازد و صدای بی صدایان پیرامون را نیز بشنود و می‌گوید تا به حال بیشتر صدای مرکز شنیده شده است اما اکنون صدای پیرامون نیز باید شنیده شود. این منطق می‌کوشد از مفهوم «دولت در دسترس» همه و عدالت در دسترسی همگان دفاع کند و به همین دلیل سفرهای استانی را پیگیری می‌کند تا دولت توأمان در دسترس مرکز و پیرامون (هر دو) باشد. چنین رویکردی دوباره مردم را به «مرکز یا پیرامون» دسته بندی می‌کند، در صورتی که ما مردم را در ایده «مردم به منزله همه مردم» به مردم مرکز یا مردم پیرامون تفکیک نمی‌کنیم. آیا می‌شود از این تضاد رهاگشت؟

در پاسخ به این نقد باید التفات داشت که دوگانه مفهومی «مرکز-پیرامون» دقیقاً برخاسته از مناسبات بوروکراتیکی است که سیطره شبه مدرنیته در این دو بیست ساله اخیر، ایجاد کرده است. قبل از سیاست ورزی شبه مدرن چنین چیزی نداشتیم. به تلقی‌هایی که در تاریخ سیاسی ایران از مفهوم پایتخت وجود دارد، نگاه کنید. آیا نتیجه قائل بودن به پایتخت منجر به این سطح از محرومیت در حاشیه‌ها می‌شده است؟ دقیقاً در دوره شبه مدرن است که نوعی تلقی از پایتخت ایجاد می‌شود که به معنای نابرابری در توزیع منابع و راندن عده‌ای به حاشیه است و زندان سازی برای حاشیه‌نشینان به بار می‌آورد. برگردیم به تعبیر فوکو که می‌گفت مدرنیته عده‌ای را به تیمارستان و عده‌ای را به زندان می‌راند. غیرهایی را می‌سازد که این غیرها، حاشیه‌اند.

فوکو معتقد است باید حاشیه را در مقابل متن تقویت کنیم. تقابل متن و حاشیه، ذات مدرنیته است که در شبه مدرنیته ایرانی هم اجرا شده است. اما نکته این است که ما نحوی صورت بندی انضمامی همدلانه داریم. صورت بندی ما از جنس «مرکز-پیرامون» نیست. ما سعی می‌کنیم در فرآیند مناسبات انضمامی، یک نوع هم‌خانگی و همدلی فراگیر ایجاد کنیم. این که اکنون نحوه اجرا به چه شکل است، بحث دیگری است که باید تغییر یابد و درست شود.

صورت بندی نظری ظرفیت‌هایی برای تحقق در عمل دارد و در عین حال محدودیت‌هایی هم دارد. صورت بندی نظری را اگر «مرکز-پیرامون» در نظر بگیرید، به همین نتایجی که می‌گویند، منجر می‌شود ولی اگر صورت بندی را به «مناسبات انضمامی همدلانه» تغییر دهیم، درگیر چنین تلقی و تقابلی نخواهیم شد. ▶